

## آیا اخلاق، امری فردی است یا اجتماعی؟



یکی از پرسش‌های مطرح در فلسفه اخلاق بحث از مبنای اخلاق است؛ اینکه آیا ارزش‌های اخلاقی، فردی و درونی بوده یا برعکس، اجتماعی و بیرونی‌اند؟ بر همین اساس، بسته به اینکه کدامیک از این مبناها پذیرفته شود، مکاتب مختلف اخلاقی نمودار می‌شوند. به موازات این 2 دیدگاه تقابلی، دیدگاه سومی هم مطرح شده که مدافعان آن به دیالکتیک بین امر فردی و امر اجتماعی در اخلاق معتقدند.

با این حال این بحث هنوز به قوت خود باقی است و به نظر می‌رسد که نتوان پایانی برای آن متصور شد.

سقراط درحالی که چند روزی تا هنگام اعدامش به جرم تباه کردن فکر جوانان شهر باقی نمانده بود، با آرامشی حیرت انگیز در زندان شهر آتن در خواب خوش صبحگاهی به سر می‌برد. کریتون از دوستان توانگر وی راهی زندان شد تا پیشنهادی به سقراط دهد: پولی به زندانیان می‌دهیم و تو را از حکم ناحقی که توده نادان مردم علیه تو صادر کرده‌اند می‌رهانیم. سقراط اما کریتون نگران را به آرامش دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که پیش از انجام این عمل، قدری تأمل کنند و در راستی و ناراستی این کردار بیندیشند. سقراط، قهرمان اخلاق است و اخلاق هم بدون نظورری شکل نمی‌گیرد. آن دو به گفت‌وگویی جذاب درباره ارزش اخلاقی فرار از زندان مشغول می‌شوند.

استدلال کریتون آن است که چون رأی آنتیان نایق است تخلف از آن هم عملی غیراخلاقی نیست. اما سقراط بر خلاف کریتون ملاک حقانیت را متابعت از هنجارهای عرفی می‌داند و بنابراین برای سست نشدن هنجارهای اجتماعی حتی جان خویش را هم در معرض فنا شدن قرار می‌دهد. افلاطون با طرّاحی مناظره سقراط و کریتون به طور ضمنی این سؤال را پیش‌رو می‌داند که برای یافتن و ملاک ارزش‌گذاری‌های اخلاقی ملاک حقانیت در رفتارها اصالت با چیست: فرد یا اجتماع؟

اصولاً دستیابی نوع انسان به هر سیستمی از اخلاق نشان از بلوغ وی دارد. این بلوغ به معنای خارج شدن انسان از وضع طبیعی است. به این معنا که خرد و اندیشه در رفتارهای آدمی جریان یافته و او متوجه معناداری رفتار و کردارش شده است. انسان در وضع طبیعی مفروض یا در کودکی، رفتارها و حرکاتی از خود بروز می‌دهد که نمی‌توان آنها را به ارزیابی اخلاق گذاشت، زیرا انجام آن اعمال از روی آگاهی و خرد تلقی نمی‌شود. او در چنین وضعی هنوز به اخلاق نرسیده است.

از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که اخلاقی بودن همواره با نوعی خردورزی همراه است. اما اگر منظور از خردورزی صرف درون نگری باشد ما هیچگاه به فهم درستی از مفهوم اخلاقی بودن نخواهیم رسید زیرا اخلاقی بودن همیشه در چهارچوب روابط با دیگران و به طور کلی در بستر روابط اجتماعی معنا می‌یابد. به همین دلیل انسان برای اخلاقی بودن ناگزیر است تا علاوه بر بازبینی درونی همواره به بیرون یعنی به عرف اجتماعی هم نظر داشته باشد. همین ضرورت دوگانه است که متفکران حوزه اخلاق را به فکر و چالش در مورد ماهیت اخلاق و تقدم اصالت بعد درونی و فردی یا بعد بیرونی و اجتماعی واداشته است.

در اینجا ذکر 2 نکته ضروری است: ابتدا اینکه درک تمایز میان اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی درک جدیدی است که محصول بازنگری فیلسوفان در ماهیت کلی رفتارهای آدمی در طول تاریخ است.

در واقع دانشمندان علم اخلاق پیش از ظهور فلسفه اخلاق یا اصلاً میان این دو تمایزی نمی‌دیدند و یکی را به دیگری تقلیل می‌دادند یا در توضیح تمایز این دو فقط مصادیقی را ذکر می‌کردند. برای مثال وقتی از آنها پرسیده می‌شد که اخلاق اجتماعی چیست می‌گفتند یا هنوز می‌گویند؛ مثلاً رعایت حال همسایگان و همکاران و اموری از این دست. در واقع آنها از درک ماهیت آن عاجز بودند، اما نکته دوم و مهم‌تر آنکه فیلسوفان اخلاق متوجه شدند رفتارهای آدمی دارای ابعاد فردی و اجتماعی است و بنابراین تحلیل درست این رفتارها نیازمند مباحث فلسفی درباره ماهیت فرد و جامعه و نسبت میان این دو است. به این ترتیب، هر متفکری به فراخور جهان‌بینی خود نسبت خاصی میان فرد و جامعه تصویر کرده و براساس آن تقریر ویژه‌ای از اخلاق فردی و اجتماعی ارائه کرده است.

به‌طور کلی برخی از فیلسوفان معتقدند که جامعه امری انتزاعی است و میان فرد و جامعه اصالت با فرد است. پیش فرض این دیدگاه آن است که انسان موجودی فراتاریخی و دارای فطرتی مملو از تعالیم اخلاقی ثابت است و بنابراین هر انسانی که در هر شرایط و زمان و مکانی زندگی می‌کند می‌تواند با رجوع به درون خویش آن تعالیم را دریابد و اگر از هوی و هوسش تبعیت نکند آنها را عملی نیز بکند. مطابق این دیدگاه منشأ و خاستگاه اخلاق درون انسان است و جامعه و محیط در فرایند شکل‌گیری سیستم‌های اخلاقی نقش فرعی و غیراساسی دارند. در مقابل متفکرانی هستند که نسبت جامعه به فرد را نسبت جوهر به عرض می‌دانند. آنها بر این باورند که تمام سیستم‌های اخلاقی برخاسته از روابط اجتماعی و اقتضانات محیطی است.

بدین معنا اخلاق امری اعتباری است اما بسیاری از قائلان به این نظر، از اعتباری بودن اخلاق، بی‌مبنایی و عدم‌ضرورت تعالیم اخلاقی را در نظر ندارند. آنها فقط بر این باورند که مبنای هر سیستم اخلاقی دقیقاً بر روابط اجتماعی و محیطی پیروان آن سیستم اخلاقی استوار است. تحلیل این دسته از متفکران آن است که هیچ انسانی در خلأ رشد نمی‌یابد بلکه فرایند اجتماعی شدن ما انسان‌ها حتی پیش از تولد و البته به‌طور جدی در بدو و پس از آن آغاز می‌شود. در این مسیر زبان و گویش ما، محیط جغرافیایی ما، سیستم اقتصادی و نظرگاه مذهبی موجود در جامعه به موازات هم تعالیمی را به ما منتقل می‌کنند که شالوده نظرگاه اخلاقی ما را تشکیل می‌دهند. هر کدام از این 2 نظرگاه نقدهایی را به هم وارد می‌کنند. قائلان به اصالت فرد در شکل‌گیری اخلاق، طرف مقابل را به نسبیست باوری، دستوری بودن گزاره‌های اخلاقی و غیردرونی بودن متهم می‌کنند. قائلان به اصالت اجتماع هیچ‌کدام از انتقادهای مذکور را نمی‌پذیرند. به زعم آنها فرهنگ عمومی محیطی که در آن زندگی می‌کنیم امری جوهری و درونی است و مانند هوایی است که از آن استنشاق می‌کنیم. در نتیجه برای پیروی از هنجارهای اجتماعی و محیطی نیازی به هیچ دستور و فرمان بیرونی نداریم. همچنین جوهری بودن این هنجارها مانع از آن می‌شود که کسی بتواند به راحتی از آنها تخلف کند زیرا در آن صورت با فشارهای سخت عرفی روبه‌رو خواهد شد. به‌نظر این دسته از متفکران اگر خاستگاه اخلاق را فردی بدانیم اولاً هیچ ضمانتی برای عملی کردن هنجارهای اخلاقی به‌طور گسترده وجود نخواهد داشت. ثانیاً راه

حلی برای رفع تشنّت ناشی از اختلاف دیدگاه‌های فردی نخواهیم داشت و نهایتاً اینکه ملاکی برای تمییز اخلاق گرایی از منفعت گرایی پیدا نمی‌کنیم، زیرا چه بسا افراد به نام اخلاق فقط منافع خود را پیگیری کنند.

مسلم آن است که هر یک از دیدگاه‌های فوق دارای نقاط ضعف و قوت اساسی هستند.

دیدگاه اصالت فرد پاسخگویی نیازها و اقتضانات پیچیده اجتماعی دنیای امروز نیست و دیدگاه اصالت جامعه آمادگی کاملی برای استبداد اخلاقی و اسارت فرد در چهارچوب‌های از قبل تعیین شده قومی و اجتماعی دارد. از همین رو برخی از متفکران اخیر با نگاهی جامع‌تر به ابعاد مختلف رفتار انسان، از دیالکتیک فرد و جامعه سخن گفته‌اند. مطابق این نظر آنچه تحت عنوان رفتار اخلاقی از انسان صادر می‌شود محصول دیالوگ پیچیده‌ای است که میان فرد انسانی به مثابه موجودی متفکر و دارای احساس از یک سو و جامعه‌ای که در آن می‌زید برقرار است. مطابق این نظر پاسخ این سؤال که از میان فرد و جامعه کدام یک تأثیر بیشتری در بروز رفتارهای اخلاقی دارند کاملاً نسبی است و به نوع رابطه میان آن دو وابسته است.

سقراط، کریتون را متقاعد می‌کند که از ایده‌اش دست بردارد و تحت هیچ شرایطی هنجارهای عرفی و اجتماعی را نقض نکند و خودش هم آماده مرگ می‌شود. اما شاگرد دیگر سقراط، یعنی افلاطون همچون کریتون متقاعد نمی‌شود بلکه پس از مرگ استاد، با طرح نظریه ایده‌ها راهی برای برون شد از چهارچوب‌های عرفی پیشنهاد می‌دهد. این پایان داستان نیست زیرا سرگذشت دیالکتیک فرد و جامعه سرنوشت طولانی‌تری دارد.

همشهری آنلاین

همشهری آنلاین